

آیین

جشن گندم در آوج قزوین

علی خوش‌تراش

■ جشن‌ها، آیین‌ها و رسم‌های مختلف از

سپیده‌دم تاریخ تا به امروز یکی از قوی‌ترین حافظه‌هایی هستند که توانسته‌اند هویت انسان را از ورطه فراموشی رهایی بخشند، اگرچه بن‌مایه‌های اصلی و بنیادی بیشتر آنها ریشه در اقتصاد، معیشت و کار دارد اما نوع اقلیم، فرهنگ، قومیت و… نیز در شکل‌گیری آنها دخیل هستند. برایی جشن گندم آوج از توابع بوبین‌زهرای قزوین یکی از هزاران مراسمی است که حرف‌ها و نکته‌های جالبی از روزگاری بس دور با خود به همراه آورده است.

برایی جشن گندم همه ساله در روستاهای پسته دره، چورلی، میلاق قشلاقی، کووعن دره، قاراجانقی، چمبک قلعه، قصبه، کمت بری، اوزون دره، فاطما یاتان، اوزون‌بلاق، آقی یول، دربند، داشلوبلاق، بازارقلی، دوولو، باش بلاق، بیرام بلاق و دلاوک از توابع قزوین با شیرینی خاصی اجرا می‌شوند اما هیچ‌کدام آنها به اندازه جشن گندم روستای «پرسبیاج» باشکوه و اساطیری نیستند. این جشن بسیار قدیمی همه ساله پیش از دروی گندم در کنار آبگیر کوچک و زیبای «دریابک» یا «دریابوک» و با شرکت اهالی روستاهای همجوار به شکل گسترده‌ای برگزار می‌شود. در این مراسم به ازای هر خانواده در جوار برکه گوسفندی را قربانی می‌کنند و پس از ادای شکر و شادی به درو محصول می‌پردازند.

در بیشتر مناطق روستایی ایران که اقتصادشان بر محور کشاورزی استوار است، معمولاً جشن‌ها را پس از برداشت محصول تحت عنوان جشن خرمن بر پا می‌دارند تا با این کار بتوانند پس از یک سال تلاش بی‌وقفه هم تفریح و استراحتی داشته و هم شکرانه‌ای به درگاه ایزد متعال کرده باشند، اما «جشن گندم در آوج» و «بازار هفت‌گانه آسد بر لاهیجان» برخلاف رسم‌های پیش در میان کشاورزان پیش از درو برگزار می‌شود که این موضوع بر قدمت جشن‌های یادشده گواهی دارد. جشن گندم روستای «پرسبیاج» را می‌توان از چند منظر مورد توجه قرار داد. قربانی کردن در کنار آب در واقع یکی از کهن‌ترین آیین‌های ایرانی است. البته این امر در میان ملل دیگر نیز مشاهده شده است.

آب، یکی از مقدس‌ترین عناصر طبیعی در باستان است. براساس باورهای اساطیری ایرانیان باستان، آب در گانهیار دوم (گانهیار = مراحل آفرینش هستی) از گانهیارهای ششگانه آفریده شده است و زمان آفرینش آن میانه تیر ماه بوده است. بر همین باور، خلقت آب پس از آفرینش آسمان و پیش از آفرینش سایر موجودات صورت پذیرفته است و نخستین چیزی که قبل از جانوران آفریده شد، آب بود.

نقش آفرینندگی و زیبایی آب از روزگاران کهن برای ایرانیان باستان شناخته شده بود. آناهیتا نیز به عنوان ایزدبانوی آب و باروری و پاکیزگی، بارها و به مناسبت‌های مختلف در اوستا ستوده و تکریم شده است. ایرانیان باستان آب جاری را مقدس می‌شمردند و به هیچ‌وجه آن را نمی‌آلودند و در تمیز نگه داشتن آن دقت و توجه خاصی به کار می‌بردند. همچنین با انجام مراسم ویژه‌ای به مناسبت‌های خاص برای آب قربانی می‌کردند. آنها برای اینکه آب آلوده نشود به این منظور گودالی کنار رود یا دریا یا سرچشمه حفر می‌کردند و خون قربانی را در آن می‌ریختند.

البته قربانی کردن در جوار آب‌ها در دوره باستان آیینی خاص شمرده می‌شد زیرا بین قربانی حیوان نر و ماه که عنصری مهم برای بارور کردن ابرهاست، رابطه دارد زیرا همه قوه زرینگی حیوان قربانی شده پس از اجرای قربانی به ماه منتقل می‌شده سپس از طریق ماه به ابرها و ابرها با بارش باران همه آن نیرو را دوباره برای باروری زمین بازپس می‌دادند.

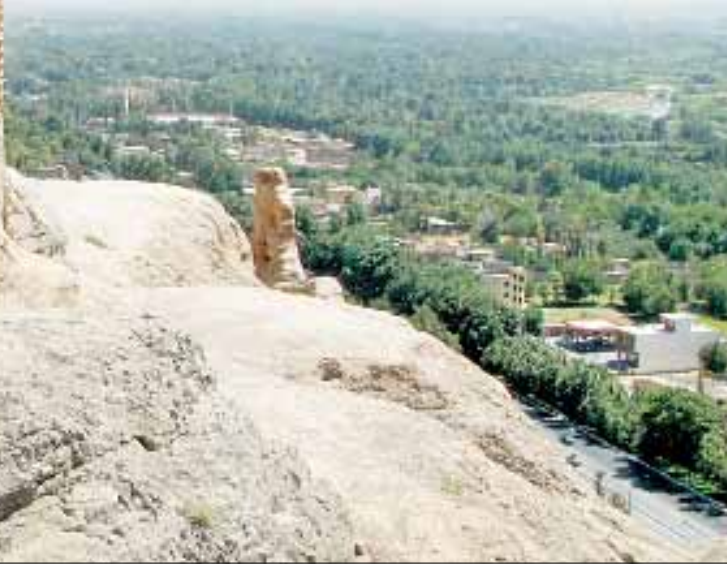
یکی از نکته‌های جالب در این مراسم، وجود کلمه آب در «آوج»، «آبیک» و آبگرم است که هر سه شهر و منطقه نزدیک به هم و از توابع قزوین هستند. در آیین مهر، آب و قربانی از نقش و نماد ویژه‌ای برخوردار هستند. پیروان آیین مهر، طاق معابد یا مهرابه‌های خود را به شکل آسمان تزئین می‌کردند و با کشیدن تصاویری از ستارگان آسمان را بیشتر تداعی می‌بخشیدند. آنها بر دیوارهای معبد نیز تصویبرهای فراوانی می‌کشیدند. تزئین حاشیه آنجا را با گل و گیاه انجام می‌دادند تا تأثیر قربانی گاو را بیشتر نشان دهند. قربانی گاو در آیین مهر نماد آفرینش است و مرگ گاو حیاتی نوین را بازآفرینی می‌کند. به اعتقاد آنها خونی که از بدن حیوان جاری می‌شود، گندم‌ها را آبیاری و تغذیه می‌کند.

هدف از بیان این رمزگشایی‌ها مرتبط ساختن آیین قربانی جشن گندم به آیین‌های باستان نیست، بلکه بیان نشانه‌های مشابهی است که در این گفتار مورد تطبیق قرار گرفته است. اما آنچه هنوز در جشن گندم آوج رازآمیز باقی مانده، برایی جشن و قربانی پیش از درو است. اگرچه آیین قربانی پیش از درو گندم به گونه‌ای یادآور بازآفرینی «اوزیرس» آفریننده گندم و غلات در مصر باستان است ولی بر گزارای این جشن همچنان بی‌جواب مانده است.

ساخت هتل در حریم آتشفگاه

تجاوز به حریم قانون

معصومه شهباز



طبق نقشه و ضوابط حریم آتشفگاه اصفهان، مصوب کمیته حریم سازمان میراث فرهنگی به تاریخ ۱۳۷۸/۹/۶ حریم درجه یک آتشفگاه باید به صورت باغات و زمین کشاورزی باقی مانده و هرگونه ساخت و ساز و احداث بنا در آن ممنوع است. در این مصوبه آمده است در صورتی که جهت استفاده از وسایل کشاورزی و نیاز کشاورزان به آب و نیر وجود داشته باشد، ساختن انبار، محل وسایل کشاورزی و ماشین‌آلات، استراحتگاه با تایید و نظارت سازمان میراث فرهنگی کشور در محدوده حریم درجه یک قابل اجرا خواهد بود. اما همه اینها در حالی است که ساخت یک هتل با ارتفاع ۱۴۰ متر بنا به استناد به کمیسیون ماده «۵» در محدوده حریم درجه یک آتشفگاه یادشده ارتفاعی در حد سه یا چهار متر داشته است.

اصفهان در حال شروع و دور زدن قوانین حریم آثار تاریخی است؛ کمیسویی که در سال ۸۴ به این ساخت و ساز مجوز داده و اعضای جدید این کمیسیون در سال ۹۰ بار دیگر بر آتشفاه مسوولان در سال‌های گذشته دامن زده و حق خریدار زمین در حریم درجه یک را بر حق ملت از میراث فرهنگی و ملی کشورشان ترجیح دادند. باید گفت صلاح‌اندیشی‌های امروزین تصمیم‌گیران شهر اصفهان نشان داد تاچه اندازه دانش و آگاهی در مورد مسایل میراث فرهنگی نازل است.

به گفته کارشناسان و باستان‌شناسان و با استناد به نقشه حریم آتشفگاه، ساخت و ساز در حریم درجه یک اساساً غیرقانونی است. سازمان میراث فرهنگی با اعمال فشار و نظر ارگان‌های دیگر، ماقبث کوتاه آمد و از اقدام حقوقی خود در مقابل کمیسیون ماده «۵» گذشت. این سازمان در نهایت با تمام مخالفت‌هایش به ساخت هتل در قالب کاروانسرا با ارتفاع محدود بسنده کرده و طرح این هتل را که شامل یک حیاط مرکزی با ارتفاع بنای سه متر در جبهه اول و ۱۲ متر در جبهه آخر بوده را مورد تایید قرار داده است. قبلا در محل مورد نظر برای ساخت هتل، کاروانسرای حیاط‌دار از نوع چندضلعی که در مناطق مرکزی ایران معمول بوده، قرار داشته است؛ کاروانسرای که تخریب شده و حتی اثری از شالوده‌های آن هم نیست. گفته می‌شود با ساخت هتل یادشده، کاروانسرای که به دست مالک برچیده شده، احیا خواهد شد و این توجیحی حیرت‌آور است که چگونه کاروانسرای را با تخریب احیا می‌کنند.

اما گذشته‌ا از اینها باید گفت احیای کاروانسرا باید به

به این حریم به دست هر کس که باشد، یعنی تجاوز به مصوبه مجلس شورای اسلامی.

رایتی‌مقدم در خصوص احیای کاروانسرا آن هم با ارتفاع ۱۲ متر تاکید می‌کند، معمولا کاروانسراها سه یا چهار متر ارتفاع بیشتر نداشته‌اند مگر سردرهای شکوهمند کاروانسراها که تنها مقداری ارتفاع بیشتر داشته‌اند. اینکه به ارتفاع ۱۲ متر اشاره شده، این حرف قابل درکی برای من نیست. او در ادامه یادآور می‌شود: اگر کاروانسرابی در مکان یادشده وجود داشته، باید همان کاروانسرا را با اطلاعاتی که می‌توان از آن کسب کرد، حتی اگر تخریب شده باشد و آثار و شالوده‌هایش آنجا وجود داشته باشد، طرح احیایش را تهیه و افتتاح علمی کرد.

شهرام زارع، باستان‌شناس نیز می‌گوید: در چند سال اخیر در ضوابط مربوط به عرصه‌ها و حریم‌ها به دلیل سیطره مدیران غیرمتخصص، خلل ایجاد شده از جمله تبدیل «سازمان میراث فرهنگی با اعمال فشار و نظر ارگان‌های دیگر، عاقبت کوتاه آمد و از اقدام حقوقی خود در مقابل کمیسیون ماده «۵» گذشت

وی اضافه می‌کند: من فکر نمی‌کنم هیچ جای جهان کسی راضی بشود میراث بشری را ملی را نابود کند و از این مساله برده شود که در این راستا، راه اجتماعی ایجاد کند. پاسخ روشن این است که حریم درجه یک و عرصه محوطه آتشفگاه توسط کارشناسان تعیین شده و باید محترم شمرده شود. هتل بارها و بارها می‌تواند ساخته‌شود اما مخدوش شدن عرصه و محوطه باستانی یک امر بازگشت‌ناپذیر است زارع در مورد عرصه‌ها و حریمی که مصوب سازمان میراث فرهنگی هستند، تاکید می‌کند: ضوابطی وجود دارد که بر اساس آنها هر گونه دخل و تصرف در منطقه امکانپذیر نخواهد بود. اگر عرصه و حریم آتشفگاه توسط کمیته حریم سازمان میراث فرهنگی تعیین شده، باید این سازمان اقدام حقوقی کند.

در حریم درجه یک به محدوده هزارمتری اجازه ایجاد ارتفاع داده نمی‌شود و اگر حد ارتفاعی هم داده شود، در حریم زارع در مورد عرصه‌ها و حریمی که مصوب سازمان میراث فرهنگی هستند، تاکید می‌کند: ضوابطی وجود دارد که بر اساس آنها هر گونه دخل و تصرف در منطقه امکانپذیر نخواهد بود. اگر عرصه و حریم آتشفگاه توسط کمیته حریم سازمان میراث فرهنگی تعیین شده، باید این سازمان اقدام حقوقی کند.

میراث بشری در حد یک یا دو متر ارتفاعی هم داده شود، در حریم

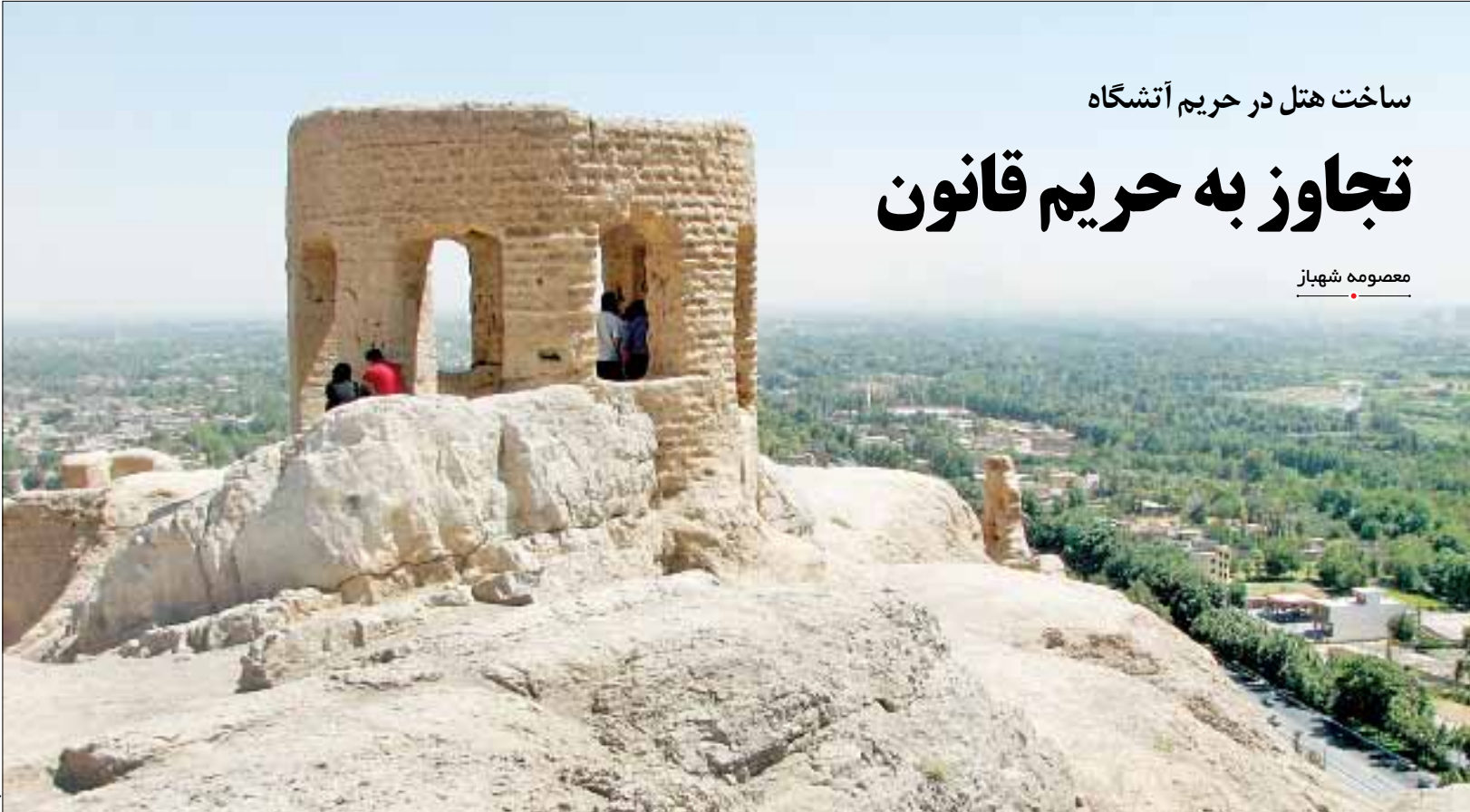
انسان اصلی‌ترین عامل تخریب جنگل‌ها

حسین زندی

افزوده می‌شود تا بر حجم زباله‌های ساختمانی افزوده شود. - جرای بی‌رویه به دلیل مدرن نشدن دامداری کشور و اینکه گفته می‌شود چوپان‌ها و عشایر یکی از عوامل آتش‌سوزی جنگل‌های زاگرس است، اختلافات طایف‌های و قومی در حاشیه زاگرس، بیماری‌ای که از دیدن آتش‌سوزی لذت می‌برند! شکارچیان و گردشگرانی که بدون برخورداری از آداب سفر و بدون اینکه آموزشی برای گردشگری دیده باشند، تشویق به مسافرت کردن می‌شوند و جز زباله و آتش‌سوزی پارک‌ها و جنگل‌ها را آوردی برای زمین نذراند، مورد کاربری جنگل‌ها به مناطق صنعتی و مسکونی و ده‌ها نذورات‌شان را به پای آن می‌ریزند، حالا چنین تیشه به ریشه دارد و همه این موارد در گرمایش زمین و تغییرات اقلولژیکی تأثیر گذاشته‌اند.

اما چه اتفاقی رخ داده؟ مردمی که نزدشان درخت و آب، هر دو از عناصر مقدس و قابل احترام بوده و هنوز چشمه‌ها و درختان مقدسی در این سلمان وجود دارد که مردم نذورات‌شان را به پای آن می‌ریزند، حالا چنین تیشه به ریشه خویش و طبیعت خویش می‌زنند! و نسبت به محیط زیست بی‌تفاوت شده‌اند. مردمی که زمین را چنان گرمای می‌داشتند که یک روز از سال را به نام «روز زن و زمین و زایش» جشن می‌گرفتند، امروز زخم بر پیکر مادر خود می‌زنند.

هزار-مورد آتش‌سوزی در سال ۱۳۸۹ و سوختن ۲۴هکتار جنگل تنها در مناطق کردستان با ۲۴ مورد آتش‌سوزی در پنج ماهه نخست سال ۱۳۹۰ در لرستان و در نتیجه از بین رفتن ۴۰هکتار جنگل در هر روز آمار بسیار وحشتناکی است و نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت، هرچند این تنها آمار رسمی است و آتش‌سوزی‌های کوچک بسیاری رخ می‌دهد که



عکس: شاهین سبتیان

درجه دو و به اندازه دو یا سه سقف است یعنی ارتفاع فراتر از ۱۲ متر نمی‌تواند باشد.

دکتر علیرضا جعفری‌زند، باستان‌شناس و کارشناس اینیه در دادگستری نیز با تاکید بر غیرمجاز بودن ایجاد ارتفاع در حریم درجه یک می‌گوید: حتی در حریم درجه دو ارتفاع نباید بیشتر از ارتفاع بیشتر داشته‌اند. اینکه به ارتفاع ۱۲ متر اشاره شده، این حرف قابل درکی برای من نیست.

او در ادامه یادآور می‌شود: اگر کاروانسرابی در مکان یادشده وجود داشته، باید همان کاروانسرا را با اطلاعاتی که می‌توان از آن کسب کرد، حتی اگر تخریب شده باشد و آثار و شالوده‌هایش آنجا وجود داشته باشد، طرح احیایش را تهیه و افتتاح علمی کرد.

شهرام زارع، باستان‌شناس نیز می‌گوید: در چند سال اخیر در ضوابط مربوط به عرصه‌ها و حریم‌ها به دلیل سیطره مدیران غیرمتخصص، خلل ایجاد شده از جمله تبدیل «سازمان میراث فرهنگی با اعمال فشار و نظر ارگان‌های دیگر، عاقبت کوتاه آمد و از اقدام حقوقی خود در مقابل کمیسیون ماده «۵» گذشت

وی اضافه می‌کند: من فکر نمی‌کنم هیچ جای جهان کسی راضی بشود میراث بشری را ملی را نابود کند و از این مساله برده شود که در این راستا، راه اجتماعی ایجاد کند. پاسخ روشن این است که حریم درجه یک و عرصه محوطه آتشفگاه توسط کارشناسان تعیین شده و باید محترم شمرده شود. هتل بارها و بارها می‌تواند ساخته‌شود اما مخدوش شدن عرصه و محوطه باستانی یک امر بازگشت‌ناپذیر است زارع در مورد عرصه‌ها و حریمی که مصوب سازمان میراث فرهنگی هستند، تاکید می‌کند: ضوابطی وجود دارد که بر اساس آنها هر گونه دخل و تصرف در منطقه امکانپذیر نخواهد بود. اگر عرصه و حریم آتشفگاه توسط کمیته حریم سازمان میراث فرهنگی تعیین شده، باید این سازمان اقدام حقوقی کند.

میراث بشری در حد یک یا دو متر ارتفاعی هم داده شود، در حریم

افزوده می‌شود تا بر حجم زباله‌های ساختمانی افزوده شود. - جرای بی‌رویه به دلیل مدرن نشدن دامداری کشور و اینکه گفته می‌شود چوپان‌ها و عشایر یکی از عوامل آتش‌سوزی جنگل‌های زاگرس است، اختلافات طایف‌های و قومی در حاشیه زاگرس، بیماری‌ای که از دیدن آتش‌سوزی لذت می‌برند! شکارچیان و گردشگرانی که بدون برخورداری از آداب سفر و بدون اینکه آموزشی برای گردشگری دیده باشند، تشویق به مسافرت کردن می‌شوند و جز زباله و آتش‌سوزی پارک‌ها و جنگل‌ها را آوردی برای زمین نذراند، مورد کاربری جنگل‌ها به مناطق صنعتی و مسکونی و ده‌ها نذورات‌شان را به پای آن می‌ریزند، حالا چنین تیشه به ریشه دارد و همه این موارد در گرمایش زمین و تغییرات اقلولژیکی تأثیر گذاشته‌اند.

اما چه اتفاقی رخ داده؟ مردمی که نزدشان درخت و آب، هر دو از عناصر مقدس و قابل احترام بوده و هنوز چشمه‌ها و درختان مقدسی در این سلمان وجود دارد که مردم نذورات‌شان را به پای آن می‌ریزند، حالا چنین تیشه به ریشه خویش و طبیعت خویش می‌زنند! و نسبت به محیط زیست بی‌تفاوت شده‌اند. مردمی که زمین را چنان گرمای می‌داشتند که یک روز از سال را به نام «روز زن و زمین و زایش» جشن می‌گرفتند، امروز زخم بر پیکر مادر خود می‌زنند.

هزار-مورد آتش‌سوزی در سال ۱۳۸۹ و سوختن ۲۴هکتار جنگل تنها در مناطق کردستان با ۲۴ مورد آتش‌سوزی در پنج ماهه نخست سال ۱۳۹۰ در لرستان و در نتیجه از بین رفتن ۴۰هکتار جنگل در هر روز آمار بسیار وحشتناکی است و نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت، هرچند این تنها آمار رسمی است و آتش‌سوزی‌های کوچک بسیاری رخ می‌دهد که

یاد

کلاغ پیر کاخ گلستان و بدل ناصرالدین شاه

علی رنگبچیان *

■ از این پس بر آنیم تا هر هفته در ستون این صفحه که به میراث اختصاص یافته است از یکی از بزرگان و پیشکسوتان عرصه مرمت و احیای بناها و بافت‌های تاریخی یاد می‌کنیم. بی تردید پرداختن به این اساتید و گرمای داشتن مقامشان در این ستون قدردانی کوچکی است نسبت به تلاشی که آنها برای مرمت آثار تاریخی کشورمان انجام داده‌اند. در شرایطی که بسیاری از کارشناسان ، کاوش‌گران و مرمت‌گران پرسابقه و زحمت کش عرصه میراث به دلایل مختلف به حاشیه رانده شده‌اند ما تلاش می‌کنیم در حد وسع و داشته‌های خود یا گرمای داشتن یادشان از آنها دلجویی کنیم. بی تردید گرمای داشتن یاد اساتید برجسته رشته مرمت آثار تاریخی پرداختن و گرمای داشتن آثار تاریخی کشور است چرا که اگر نبود دستان هنرمند و مرمت‌گر این بزرگان، بسیاری از آثار تاریخی کشور در گوشه گوشه خاک وطن وضعیتی به مراتب نامناسب‌تر از حال کنونی داشتند.

در اولین شماره از این ستون، یکی از دانشجویان جوان این رشته با نقل خاطره ای از استاد مهندس علی‌اکبر سعیدی یاد کرده است. امیدواریم دیگر فعالان این عرصه ما را در ادامه این ستون در هفته های آتی یاری کنند.

■ ■ ■

حکایات و روایات شیرین و نغز در هر صنف و حوزه شغلی و کاری شنیدنی است و گوش سپردن به آنها خالی از لطف نیست. خاصه پیشه‌هایی که ظرافت و لطافت در آنها جاری است و درهم آمیخته با تاریخ و فرهنگ و هنرند.

پیشه مرمت از آن دست هنرهایی است که به سبب ماهیتش در پی جلوه‌گری و خودنمایی نیست. مرمتگر در پشت چهره اثر تاریخی پنهان می‌شود و تمام تلاشش را می‌کند که ردی از او در آن باقی نماند تا کمال در مرمت حاصل شود لذا مرمتگران هنرمند، چه معمار باشند و چه آهنگر، چه بنا باشند و چه درودگر و چه گل‌چاکر باشند و چه حجار، نه جوای نامند و نه در پی نشان. اما معرفی و ارائه خدمات و ارزش‌های این مردمان والا، وظیفه‌ای است به دوش کسانی که ایشان را می‌شناسند تا قدر و منزلت این هنرمندان گمنام و ذی‌قیمت را به همگان نمایانند. لذا تلاش می‌کنیم زین پس با ذکر نامی و خاطره‌ای از آنها گوشه‌ای از خدمات مهم ایشان را راج کنیم.

ننام مهندس علی‌اکبر سعیدی، برای همه مرمتگران نامی آشناست. مرد بزرگی که با اینکه در فرانسه مهندسی راه و ساختمان خوانده است، عمرش را واقف مرمت بناهای تاریخی کرده و به‌رغم اینکه می‌توانست برحساز یا انژیوساز اسم و رسم‌داری شود، بیش از نیم قرن است که در حوزه فرهنگ و هنر خدمت می‌کند.

مرحوم پیرنسیا دربارۀ ایشان گفته است: «هنرکد سعیدی در بیشتر جاها حضور داشت. با اینکه ایشان معمار نیست، اما بنده معتقدم از خیلی معمراها کارش بهتر است و مردی بسیار فهمیده و دانشمند می‌باشند. در کار معماری نیز با خبلی‌ها بهتر شده بود. از نمونه کارهای ایشان به نظرم برج‌های خرقان است. جاهایی که هیچ‌کس به آنجا نمی‌رفت ایشان حضور فعال داشتند.» (تحقیق در معماری گذشته ایران، استاد محمدرکیم پیرنسیا، ص ۱۲۶)

مهندس سعیدی به دلیل تخصصی که در حوزه سازه دارد، به عنوان صاحب‌نظر در سازه‌ها بناهای تاریخی شناخته می‌شود و ه‌رجا مساله غامض سازه‌های در مرمت بناهای تاریخی وجود داشته باشد، ردی از نظرات ایشان دیده می‌شود.

حکایتی که اکنون نقل می‌کنم یکی از خاطرات شیرین مهندس سعیدی از سال‌های عمر پرپاری است که در حفاظت از بناهای تاریخی سپری کرده است.

مهندس سعیدی، یکی از کسانی است که در پروژه مرمت کاخ گلستان و نیز در ساخت و استحکامبخشی محازن امن این مجموعه مؤثر بوده است.

به نقل از ایشان، یکی از روزهایی که در مجموعه کاخ گلستان مشغول به کار بود و فیلم کمال‌الملک مرحوم «علی حاتمی» در حال فیلمبرداری بوده، با «استاد عزت‌الله انتظامی» که در این فیلم نقش ناصرالدین شاه را بازی می‌کرد، هم کلام و هم صحبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و با گرم ناصرالدین شاه و در جامه شاهی و هیبت شاهنشاهی در کنار مهندس سعیدی مشغول قدم زدن در محوطه کاخ و گفت‌وگو بودند و در حین صحبت و راه رفتن به تمرین ادا و کلام ناصرالدین شاه نیز می‌پرداختند، که می‌بینند کاخ پیری در فاصله کوتاهی از ایشان چنان محو انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.

مهندس سعیدی می‌گفتند: با دیدن این صحنه گفتم این کلاغ یوز بازمانده نسل قاجار است و حالا با دیدن این هیبت نامری بعد از صد و اندی سال، به محبت شده بود. استاد انتظامی در سکوت و هیبت همایونی‌شان شده، که در لحظه‌ای چشم از ایشان برمی‌دارد و همزمان با گام برداشتن آنها سرش را به این سو و آنسو می‌گرداند.</